

Abstract:

The purpose of this study is to examine the political and social situation in Central Asia before the arrival of Muslim Arabs. The research method of this work is descriptive and analytical and library information collection. Question of this research What was the political and social situation in Central Asia before the arrival of Muslim Arabs? In this study, we aimed to study the situation in this region in the period before the Arab invasion in the political and social fields. In answer to this question, it can be said that Central Asia did not enjoy full political independence at that time due to the invasion of this land by various invaders, and it has undergone many changes and transformations in terms of society.

Keywords: Central Asia, Arabs, political, social situation, Muslim

بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی آسیای مرکزی پیش از ورود اعراب مسلمان

علی اصغر احمدی نبی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۱

منصور امانی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵

عبدالعزیز موحد

چکیده:

هدف این پژوهش بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی آسیای مرکزی پیش از ورود اعراب مسلمان است. روش تحقیق این اثر به شیوه توصیفی و تحلیلی و گردآوری اطلاعات کتابخانه ای می باشد. پرسش این پژوهش اوضاع سیاسی، اجتماعی آسیای مرکزی پیش از ورود اعراب مسلمان چگونه بوده است؟ در این پژوهش برآن بودیم تا وضعیت این منطقه را در دوره پیش از حمله اعراب در عرصه های سیاسی و اجتماعی مورد پژوهش قرار دهیم. در پاسخ به این سوال می توان گفت که آسیای مرکزی از استقلال کامل سیاسی در آن دوران به دلیل هجوم مهاجمان مختلف به این سرزمین برخوردار نبود و از نظر اجتماعی اجتماعی نیز دچار تحولات و دگرگونی های بسیاری بوده است.

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی، اعراب، اوضاع سیاسی، اجتماعی، اعراب مسلمان.

ستادیار، گروه تاریخ، واحد شوستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوستر، ایران.^۱

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ، واحد شوستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوستر، ایران.^۲

ستادیار، گروه تاریخ، واحد شوستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوستر، ایران. (نویسنده مسئول)^۳

آسیای مرکزی از دیرباز، بعنوان یکی از مراکز مهم تمدنی جهان به شمار می‌آید. اهمیتی بسزا در تحولات دوران باستان و سده های میانه داشت. منطقه آسیای مرکزی با دربرگرفتن قوم های مختلف بعنوان بخشی از جاده ابریشم در طول تاریخ محل تلاقی فرهنگ های متعددی بوده است. جاده باستانی ابریشم مسیر کاروان هایی بود که امپراطوری روم را از طریق حوزه خزر و آسیای مرکزی به هند و چین متصل می کرد و دو جهان را به هم مرتبط می کرد. از این رو آسیای مرکزی در آن زمان از اهمیت ویژه برخوردار بود و این روند در طول تاریخ با فراز و نشیب هایی همراه شد. بنابراین این سرزمین از جهت جغرافیای موقعیت مناسبی برای اقوام مهاجم بود.

آسیای مرکزی به دلیل جاده ابریشم و دلایل مختلف دیگر مرکزی بود برای مهاجمان و مهاجران به این سرزمین. مهاجران آداب و رسوم، زبان، مذهب و عقاید سیاسی خود را به سرزمین جدید می آوردند و برای تطبیق خود با محیط جدید، همواره با موانع و مسائل زیادی همچون ناهمگونی های نژادی، قومی، اعتقادی، فرهنگی، سیاسی و... روبه رو بودند، آنان با پیوستن به عناصر و گروه های بومی تغییر کردند، و در عین حال بر جمعیت بومی نیز تأثیر گذاشتند. بررسی شرایط سیاسی، اجتماعی آسیای مرکزی همزمان قبل از ورود اعراب از آن نظر حایز اهمیت است که سرزمین آسیای مرکزی یا ماوراءالنهر دارای قدمتی طولانی از نظر تاریخی و سابقه ای پرفراز و نشیب از منظر تعاملات سیاسی و اجتماعی بوده است. حوزه نفوذ سیاسی ماوراءالنهر، که از مهم ترین مراکز تمدن شرقی است، طبق مستندات تاریخی، از ترکستان یعنی نواحی واقع در بین متصرفان مسلمانان و مناطق تحت حاکمیت چین، که صحرائشینان ترک و مغول آن را مسکون ساخته بودند، تا افغانستان، پاکستان و سین کیانگ چین گسترده بود است.

این نوشتار تلاش دارد تا با خوانش مجدد و دقیق متون تاریخی و با رویکرد توصیفی- تحلیلی، به بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی آسیای مرکزی پیش از ورود اعراب مسلمان بپردازد. و به این پرسش اساسی پاسخ دهد که اوضاع سیاسی، اجتماعی آسیای مرکزی پیش از ورود اعراب مسلمان چگونه بوده است؟

در پاسخ به سوال فوق می توان این فرضیه را مطرح ساخت که اوضاع سیاسی، اجتماعی آسیای مرکزی پیش از ورود اعراب مسلمان دچار از هم گسیختگی بوده است.

به لحاظ پیشینه پژوهش نیز باید خاطر نشان کرد، موضوع تاکنون به عنوان پژوهشی مستقل و با رهیافتی تحلیلی، مورد کنکاش و بررسی محققان و پژوهشگران حوزه تاریخ ایران قرار نگرفته است؛ در مقاله ای از آقای حسین زاده (۱۳۹۴) به بررسی تاریخی اوضاع اجتماعی - سیاسی مسلمانان منطقه آسیای مرکزی (در قرن دوازدهم تا بیستم) پرداخته شده است مقاله ای دیگر روح الله بدری (۱۳۹۱) به تحولات سیاسی- اجتماعی آسیای مرکزی در سده نوزدهم میلادی پرداخته است؛ اما در برخی نوشته ها از جمله کتاب هایی با عنوان «اسلام در آسیای مرکزی» از زمانی محبوب در سال ۱۳۹۴ و کتاب «تاریخ اسلام در آسیای مرکزی تا حمله مغول» از شیخ نوری در سال ۱۳۸۸ توجه شده است. با این حال به تمام جوانب این فتوحات در آسیای

مرکزی و همچنین شرایط آسیای مرکزی پرداخته نشده است. لذا سعی پژوهش حاضر بر کالبدشکافی دقیق مساله با استفاده از متون و منابع موثق تاریخی است.

آسیای مرکزی

حدود آسیای مرکزی را از ساحل شمالی و اراضی شرقی ایران تا سرحدات غربی چین می توان دانست که سرزمین های جنوبی دشت سیبری در شمال آن واقع است و کوه های هیمالیا، اراضی جنوبی و جنوب شرقی آسیای مرکزی را از سایر کشورهای جدا می کند. قلمروی آسیای مرکزی، منطقه ای وسیع با وضعیت جغرافیایی تفاوت دارد. ناحیه ای کوهستانی، دشت های گسترده، سواحل رودخانه ای و بیابان های بی آب و علف از ویژگی های این سرزمین می باشد. به غیر از نواحی کوهستانی، دشت های حاصل خیز این سرزمین، امکان سکونت یا شهرسازی را در آن فراهم می کند (ورهرام، ۱۳۷۲: ۱۹۳-۱۹۴).

به بخشی از آسیای مرکزی که در میان دو رود آمودریا و سیردریا جای دارد در منابع کهن عربی و فارسی ماوراءالنهر و در فارسی فرارود می گویند. هم چنین به بخشی از شمال و شرق آسیای مرکزی در برخی از دوره ها ترکستان می گفته اند. به علاوه بخش هایی از خراسان بزرگ؛ یعنی قسمت های شمالی آن نیز، گاهی بخشی از آسیای مرکزی به حساب آمده است.

با وجود محدوده بیان شده برای منطقه آسیای مرکزی، باید خاطر نشان کرد جریان قبض و بسط حرکت های جمعی در قرون متمادی مانع از آن است که بتوان محدوده ای دقیق برای آسیای مرکزی، به عنوان منطقه ای به خصوص از سایر مناطق مشخص نمود.

می توان گفت که استفاده از اصطلاح آسیای مرکزی در تاریخ، بیشتر برای اطلاق به مناطقی است که در چارچوب یک واقعیت تاریخی و فرهنگی آشکار قرار گرفته اند تا واقعیتی جغرافیایی. در واقع منظور از آسیای مرکزی، تصویری فرهنگی است که در تاریخ تمدن های این منطقه ظاهر شده است و نباید آن را با منطقه ای دارای مرزهای معین و محدود، چه در گذشته و چه در حال ارتباط دارد.

از دوهزار سال پیش از میلاد تیره های مختلف و بزرگی از مردم در سرزمین های بین سیردریا و آمودریا ساکن شدند و رفته رفته گروه هایی بزرگی از آنها به سوی جنوب و جنوب باختری کوچیدند. (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۶۷ - ۶۶)

پایه گذاری شاهنشاهی ساسانی بر مرزهای خاوری منطقه آسیای میانه اثر گذاشت در عهد شاپور اول با گشودن سرزمین کوشان، بلخ را تسخیر و با گذشتن از جیحون، سمرقند و تاشکند را هم گشود و مرزهای ایرانی را به حدود طبیعی خود در آسیای مرکزی رساند. (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۳۴۹) به هنگام پادشاهی شاپور دوم وی بلخ را مرکز سرزمین های خاوری قرار داد از عهد این پادشاهی هیپتالیان همچون قدرتی تازه در شمال خاوری ایران پدیدار شدند. آنان گاه به یاری ساسانیان می آمدند، اما بیشتر در دسرساز بودند و به خاور ایران که خراسان خوانده می شد دست اندازی می کردند تا آنکه در عهد خسروانشیروان

۵۷۹ - ۵۳۱ م به قدرت آنها پایان داد و توانست شمال و رارود را بار دیگر بخشی از شاهنشاهی ساسانی گرداند. (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۳۶۵)

ساسانیان به یاری ترکان توانستند هیاطله را در سال ۵۵۷م سرنگون سازند (بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۸۰/۲). پس از این واقعه، سرزمین هیاطله میان ترکان و ساسانیان تقسیم گشت. در این تقسیم بندی ناحیه ماوراءالنهر جزء قلمرو ترکان گردید و آمودریا (جیحون) مرز دو امپراتوری گشت (قریب، ۱۳۸۶: ۱۱). به نوعی ماوراالنهرین به دو منطقه تقسیم گردید. ترکان تا سال ۶۵۹م بر این منطقه سلطه داشتند. (رضا، ۱۳۷۴: ۲۰۳) ولی احتمالاً آنان حکومت مستقیم بر منطقه نداشتند. محققان اشاره می‌کنند که غالب شهرها و روستاها به وسیله حاکمان مستقلی که البته از سوی خاقان ترک انتخاب می‌شد، اداره می‌گشت (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۲). چنان که مشاهده شد در عصر ساسانیان، این سرزمین ناحیه ای درگیر میان کوچ نشین‌ها و امپراتوری ساسانی بود. پادشاهان ساسانی جز در برخی دوره ها سلطه مداوم بر این سرزمین نداشتند. در کتیبه کعبه زرتشت در نقش رستم که متعلق به شاپور اول ساسانی است، نام ماورالنهر جزء مناطق زیر سلطه و خراج گزار شاپور ذکر شده است (فرای، ۱۳۷۳: ۵۹۲). با استناد به سکه های باقیمانده از منطقه، در این دوره این سرزمین رونق بسیار داشت و این سرزمین به دو بخش بخارا و سمرقند تقسیم می‌شد (قریب، ۱۳۸۶: ۲۴).

با از پا افتادن ساسانیان (۶۵۱ م) و با آغاز دوران اسلامی، نام خراسان هویت ایرانی آن و نیز قلمرو و شیوه اداره این استان برجا ماند، ولی چند عامل تازه بر زندگی سیاسی و اجتماعی آن اثر گذاشت. کوچ و سکنی گزیدن شماری از قبایل عرب در این منطقه (یوسفی، ۱۳۸۶: ۵۳) از مهم ترین تحولاتی بود که پس از ورود اسلام به خراسان رخ داد. خراسان در نخستین سده های اسلامی، همچنان کانونی برای جنبش های فکری ایرانی و قیام های بزرگ بود.

وضعیت سیاسی آسیای مرکزی پیش از حمله اعراب

اسکندر مقدونی (۳۳۶-۳۲۳ ق.م) پس از استیلا بر ایران، آهنگ پیشروی به سوی نواحی شرقی کرد، ولی یورش های پی در پی به این مناطق و شدت عمل او، آن گونه که تصور می کرد، نتیجه ای مطلوب در پی نداشت و تنها سغد و برخی از نواحی دیگر آسیای مرکزی، پس از مقاومتی سرسختانه و طاقت فرسا، زیر فرمان حکومت هلنی او درآمدند (بلنیتسکی، ۱۳۷۱: ۱۰۰). برپایه مدارک تاریخی، اسکندر هیچ گاه در این سرزمین آسوده نبوده است؛ وی در تمام دوران تاخت و تاز خود، در این منطقه، با جنبش های مردمی مواجه بود، که سه سال (۳۲۵-۳۲۲ ق.م) ادامه داشت. اسکندر در این منطقه با حاکمانی روبه رو شد که اگرچه دست نشانده هخامنشیان به حساب می آمدند، ولی در واقع مستقل بودند. از این میان، حاکم خوارزم، با برقراری روابطی صلح آمیز با اسکندر، استقلال سیاسی خود را حفظ کرد (دانی، ۱۳۷۵: ج ۲/۶۲)، اما دیگر مردم منطقه، به ویژه سغدیان، برای حفظ استقلال خود در برابر مهاجمان مقدونی سرسختانه مقاومت کردند، مقاومتی که اسکندر کمتر با آن مواجه شده بود (فرای، ۱۳۷۳: ۱۲۳). سرسختی مردم این ناحیه در مقابله با سپاه اسکندر و شورش های پی در پی آنان وی را برآن داشت تا برای حفظ منطقه و تسلط کافی برآن، پادگان های نیرومندی را در ایالت سغد تاسیس کند. (فرای، ۱۳۷۳: ۲۳۰) این ساخلوهای نظامی، (دژ یا پادگان نظامی) که همگی یونانی نشین بودند، در واقع پایگاه های دفاعی مقدونیان در منطقه محسوب می شدند.

پس از مرگ اسکندر، متصرفات او میان سردارانش تقسیم شد. جانشینان اسکندر، یعنی سلوکیان (۲۳۲-۶۴ ق.م.) و سپس یونانیان باخترا، نیز در دوران حکومت خود، در این منطقه، تنها بر نواحی محدودی از جنوب سغد تسلط یافتند (زیمال، ۱۳۷۳: ۳۳۹). هرچند تا چند قرن این ناحیه را زیر نفوذ فرهنگ و تمدن هلنی خود قرار دادند (فرای، ۱۳۷۳: ۱۲۵).

سیطره سیاسی و فرهنگی یونانیان بر آسیای مرکزی با تشکیل دولت یونانی باکتريا (۲۴۷-۱۲۸ ق.م) ادامه یافت (فرای، ۱۳۷۳: ۱۳۷). در دوران حکومت یونانی باخترا، عمده نواحی آسیای مرکزی خودمختاری خود را حفظ کرد و تنها بخشی محدود از آن زیر سلطه سیاسی و فرهنگی این حکومت قرار گرفت (بلنیتسکی، ۱۳۷۱: ۱۰۲)، که از آن جمله بخش وسیعی از ناحیه سغد بود. آگاهی ما از اوضاع و احوال سیاسی ماورالنهر پس از سقوط دولت یونانی باخترا در سال ۱۲۸ ق.م تا به قدرت رسیدن امپراتوری کوشانی، ناچیز است، اما از برخی شواهد و یافته های سکه شناسی چنین برمی آید که این سرزمین، در سده های دوم و اول پیش از میلاد، فاقد وحدت و یکپارچگی سیاسی بوده و همواره مورد هجوم چینیان و برخی دیگر از اقوام بیابانگرد و کوچنده قرار داشته است (زیمال، ۱۳۷۳: ۳۴۸) در این دوره، چینیان از نابسامانی و تزلزل قدرت در آسیای مرکزی نهایت بهره را برده و این سرزمین به ویژه فرغانه را آماج حملات خود قرار داده بودند (بارتولد، ۱۳۵۸: ۴۷).

امپراتوری کوشانی از نیمه نخست قرن اول میلادی با پادشاهی «کوجولا کدفیز» توسعه قدرت سیاسی خود را آغاز کرد. کوشانیان، چون دولت مقتدری را بر سر راه خود ندیدند، دامنه قدرتش را گسترش و قلمرو خود را، از یک سو، تا ساحل رودسند و از سوی دیگر تا کوه های هندوکش بسط دادند (زیمال، ۱۳۷۳: ۳۴۹). آنان که بلخ را به پایتختی برگزیده بودند، همه سرزمین های دولت باختری را به تصرف خود درآوردند و در واقع جانشین یونانیان شدند.

اوج اعتلای قدرت امپراتوری کوشانی در دوره سلطنت کانیشکای اول بود، که آن را عصر طلایی آسیای مرکزی باستان دانسته اند (نگماتف، ۱۳۷۶: ۱۰-۱۳). در این دوره، قلمرو امپراتوری کوشانی به اوج وسعت خود رسید و از دریاچه خوارزم تا تمام خاک افغانستان و هندوستان مرکزی را شامل شد. (نگماتف، ۱۳۷۶: ۵)

در این دوران روابط بازرگانی اهالی آسیای مرکزی با چینیان گسترش وسیعی یافت و از همین طریق، آیین بودا به آسیای مرکزی راه یافت. (فرای، ۱۳۷۳: ۴۲۲). افزون بر این، نفوذ عظیم کوشانیان در سیاست، اقتصاد و هنر آسیای مرکزی نیز کاملاً مشهود است.

اتحاد حکومت هیاطله در سال ۵۵۷ م سرنگون و سرزمین آن ها میان ترکان و ساسانیان تقسیم شد. در این تقسیم بندی ناحیه سغد جزئی از قلمرو ترکان گردید و انوشیروان نیز بلخ را تصرف کرد و جیحون مرز میان دو امپراتوری واقع شد. این تعیین مرز بین ساسانیان و ترکان دوام نیافت. هنوز حکومت انوشیروان به اتمام نرسیده بود که درگیری های شدیدی میان دو امپراتوری آغاز گردید. (فرای، ۱۳۸۰: ۵۳) ترکان، پس از مدتی کوتاه ناحیه بلخ را از متحدان دیروز خود بازپس گرفتند و با به دست گرفتن قدرت سیاسی منطقه، به رقیبی خطرناک از هیاطله برای ساسانیان بدل شدند.

پس از تثبیت قدرت ترکان در آسیای مرکزی، بسیاری از گروه ها و قبایل ترک روانه این سرزمین شدند و قدرت خود را در این سرزمین چنان مستحکم کردند که تا زمان نفوذ اعراب ادامه داشت. ترکان، علاوه بر قدرت سیاسی، با تسلط بر راه های مهم بازرگانی، قدرت اقتصادی و تجاری منطقه را نیز به دست گرفتند. آنان، برای نیل به این هدف، جاده ابریشم را که بزرگترین راه کاروان رو از شرق به غرب بود در اختیار خدا درآوردند.

به احتمال فراوان، ترکان بر تمامی آسیای مرکزی حکومت و نظارت مستقیم نداشتند و در زمان سیطره سیاسی آنان، بیشتر ایالات آسیای مرکزی را حاکمان منتخب خاقان ترک اداره می کردند. (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱۲) ترکان به طور کلی در مناطق تحت سلطه خود دخالت سیاسی نمی کردند و به تعیین فرمانده نظامی و ماموران مالیاتی اکتفا می کردند.

در زمان آغاز فتوحات اعراب، در آسیای مرکزی، در این سرزمین شهریاران محلی فرمان می راندند. این حکمرانان، با بهره گیری از اختلاف میان حکومت های بزرگ، قدرت بسیار یافته و از استقلال کامل سیاسی بهره مند شده بودند (دیاکونف، ۱۳۸۰: ۲۶۱)، که مدارک سغدی و کاوش های باستان شناسی نیز مؤید این مطلب است (رنجبر، ۱۳۶۳: ۴۹).

حکمرانان محلی از خانواده بزرگان و اشراف ناحیه بودند و مقام حکمرانی به صورت ارثی به آنان می رسید. حاکم هر منطقه نیز عنوان ویژه ای داشت و خود را مستقل می شمرد. به همین دلیل، اعراب در رویارویی با تعداد بسیاری از فرمانروایان کوچک محلی، که فاقد هرگونه نظم و سازمان در خور توجهی بودند، کار دشواری نداشتند و همین عامل از مهم ترین علل پیشرفت فتوحات اعراب محسوب می شد (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱/۴۰۵).

بسیاری از مورخان و جغرافی دانان نام و عنوان این حکمرانان محلی را در آثار خود آورده اند؛ برای نمونه، ابن خردادبه نام و عنوان این پادشاهان محلی را، ذیل عنوان «لقب پادشاهان خراسان و شرق»، چنین آورده است: «شاه ترمذ: ترمذشاه، شاه سغد: فیروز، شاه فرغانه: اخشید، شاه خوارزم: خسرو خوارزم (خوارزمشاه)، شاه ختل، ختلال شاه و شیرختلان، شاه بخارا: بخارخدا، شاه اسروشنه: افشین، شاه سمرقند: طرخان و شاه ماوراءالنهر: کوشان شاه» (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۳۲).

دیرزمانی از قدرت یابی این فرمانروایان محلی در سرزمین آسیای مرکزی نگذشته بود که اعراب حملات خود را به این منطقه آغاز و تاریخ این سرزمین را وادار دوره ای جدید کردند.

پس از سقوط امپراتوری کوشانی، در آسیای مرکزی، حکومتی قدرتمند، که بتواند برای مدتی طولانی تمامی این سرزمین را تحت سیطره خود قرار دهد، روی کار نیامد؛ از این رو، زمانی که اعراب آهنگ فتح آسیای مرکزی را کردند، در آن منطقه، حکومتی مقتدر و مرکزی، که توان ایستادگی در برابر تهاجم آنان را داشته باشد، وجود نداشت. (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱/۴۰۷)

هم زمان با هجوم اعراب، قدرت سیاسی در تمام نواحی آسیای مرکزی در دست حکمرانان محلی بود؛ بیشتر این حکمرانان، در امور داخلی خود، به نوعی مستقل بودند و به لحاظ نظامی و مالی نیز قدرت فراوانی داشتند. حکمران هر منطقه، که به طور معمول از خاندان های بزرگ همان ناحیه بود، لقبی خاص داشت، که بدان خوانده می شد؛ همچنین، چون ای مقام را از پدران خود به ارث برده بود و نیز تمامی زندگی او به وجود ناحیه تحت قلمروش وابسته بود، درحراست و نگهداری از ناحیه زیرسلطه خود می کوشید؛ از این رو، هنگامی که اعراب مسلمان به آسیای مرکزی گام نهادند با مقاومت شدید این حکمرانان مستقل روبه رو شدند و تا مدت ها نتوانستند این سرزمین را به طور کامل تحت سلطه خود درآورند. البته، این امر در همه جا یکسان نبود و برخی از حکمرانان، مانند حاکم خوارزم، در برابر فاتحان عرب هیچ مقاومتی نکردند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۸۶) زیرا با قبول اسلام و پذیرش تعهدات مالیاتی و سیادت اعراب، می توانستند در امور داخلی قلمرو خود مستقل بمانند و حتی در حفظ توارث تاج و تخت خود از حمایت اعراب بهره مند شوند؛ (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۴) از این رو، پیروزی های نخستین اعراب در

این منطقه، تا اندازه ای با تسلیم حاکمان محلی و عدم مقاومت مردمی به دست آمد و حکمرانان کوچک و پراکنده منطقه در اوج تزلزل اعراب نیز نتوانستند با یکدیگر متحد شوند و اقدامی علیه آنان انجام دهند.

با بررسی پیشینه تاریخی این سرزمین، پیش از ورود اعراب، چند مسئله مهم روشن می شود؛ نخست اینکه، آسیای مرکزی، به دلیل مجاورت با سرزمین های اقوام شرقی، از جمله مناطقی بوده که همواره مورد تهاجم اقوام بیابان گرد و کوچنده قرار داشته است و ساکنان این سرزمین، در نتیجه این حملات مداوم و لزوم مقاومت متقابل، از تجربه نظامی خوبی بهره مند بوده اند (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۹). نکته دوم استحکام دفاع شهرها و روستاهای این منطقه بوده است؛ شهرها، به طور معمول، دارای برج و بارو و قلعه بوده و پیرامون آن ها استحکامات و دیوارهای عظیمی برپا بوده است، که با هزینه و زحمت فراوان برای بستن راه تاخت و تازهای مهاجمان برپا شده است (بارتولد، ۱۳۷۲: ۲۲۹). نکته سوم اینکه، پس از سقوط امپراتوری کوشانیان، هیچ حکومت قدرتمند مرکزی نتوانسته بود به مدت طولانی این سرزمین را حکمرانی کند و تمامی قدرت ها و حکومت ها به صورت دوره ای و آن هم تنها بر بخش هایی از این سرزمین حکمرانی کرده اند.

وضعیت اجتماعی آسیای مرکزی پیش از حمله اعراب

قبل از ورود مسلمانان، آسیای مرکزی شاهراه تاجران و بازرگانان محسوب می شد. زیرا جاده ابریشم از سراسر این منطقه عبور می کرد. کاروان های عظیم تجاری در جاده ابریشم در حرکت بودند که کالاهای چینی و هندی را به خاورمیانه وارد و خارج می کردند. در مسیر جنوب ماورالنهر اقلام تجاری چینی و هندی مبادله می گردید. مردم منطقه نیز در امر تجارت و بازرگانی سهم عمده ای داشتند. (ابن اثیر، ۱۳۷۴: ج ۶/۲۷۵۵)

ابن حوقل که در قرن چهارم هجری از بخارا بازدید کرده است، ساختمان های شهر بخارا را به هم پیوسته و با اندازه ای معین توصیف می کند و می نویسد: "سکنه شهر به قدری انبوه است که خواربار و محصولات خودشان کفایت نمی کند" (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۱۱). بارتولد در بررسی های خود، جمعیت سمرقند را در عصر سامانیان بیش از پانصد هزار نفر و پیش از حمله چنگیزخان صد هزار خانوار تخمین زده است (بارتولد، ۱۳۶۶: ۲۷۷/۱). بر اساس گزارش ابن اثیر، در سال ۶۰۶ق هنگام حمله مغولان به سمرقند در مدت سه روز حدود دویست هزار تن از مردم شهر کشته شدند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۵۱۳/۷)

ترکیب جمعیتی سغد پس از ورود اسلام، آمیخته ای از عجم و عرب بود (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۵۶) و اعراب تنها مهاجران این منطقه نبودند. اصطخری می نویسد: «اصل مردم بخارا در قدیم قومی بودند که از اصطخر به آنجا انتقال کردند» (معین الفقرا، ۱۳۳۹: ۲۴۵). در عصر امویان (۴۱-۱۳۲ق) مهاجرت هایی با اهداف نظامی و اقتصادی، از عراق به خراسان و ماوراءالنهر روی داد. این مهاجرت ها به اندازه ای گسترده بودند که به اشاره یعقوبی در همه جای ماوراءالنهر قوم عرب بود جز اُسروشَنَه (معین الفقرا، ۱۳۳۹: ۵۸). سمرقندی از اقامت طوایف و اقوام مختلف در اطراف سمرقند یاد می کند (معین الفقرا، ۱۳۳۹: ۱۳۳). اقامت قبایل عرب در بخارا چشم گیرتر بوده است؛ به گونه ای که یکی از دروازه های بخارا منسوب به قوم بنی اسد بود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۰۸). نرشخی نام پیشین آن را «مهراه» خوانده است (نرشخی، ۱۳۶۳: ۷۶). مهاجرت اقوام و قبایل مختلف پیامدهای ناخوشایندی نیز دربرداشت چنان که جغرافی دانان مسلمان که بخارا را دیده اند، از خانه های تنگ و گران و کثیف آن شهر گلایه کرده اند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۰۷/۲). گاه این مهاجرت بر عکس بود. منابع از مهاجرت برخی از سغدیان به فرغانه یاد می کنند که تحمل

دشواری‌ها و پرداخت مالیات‌های سنگین اعراب را غیر ممکن می‌دیدند؛ از این رو به ناچار از این منطقه می‌کوچیدند (ورهام، ۱۳۷۲: ۲۶).

در دوران پیش از فتوحات عرب پرچم اقتدار و قدرت در ماورالنهر در دست طبقه زمیندار- دهقان - بود. این دهقان‌ها در کاخ‌های برج و بارودار زندگی می‌کردند و در زمان جنگ سلحشوران سواره نظام را برای دفاع خودشان استخدام می‌نمودند. اصطلاح دهقان را برای آن فرمانروایان محلی که در صنف شرفا در صف اول قرار داشت، استعمال می‌کردند. فرمانروایان محلی را شریف زادگان صف اول (درجه اول) تشکیل می‌داد و حتی مقتدرترین آنها مانند سایر رعایای خویش بنام دهقان معروف بودند. (بارتولد، ۱۳۴۴: ۱۰)

اقوام مختلفی در منطقه آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. بسیاری از اقوام مهاجر بودند و بیشتر زندگی صحراگردی داشتند. این اجتماعات قومی در طول دوره‌های گذشته و در مقاطع مختلف به آنجا مهاجرت کرده و هریک در منطقه‌ای سازگار با روحیات و شیوه زندگی و معیشت خویش مستقر می‌شدند. به بارو اکثرکارشناسان و محققان و خاورشناسان اینان از لحاظ تمدنی و مظاهر آن در سطح پایینی از تمدن بشری در آن روزگار بودند (بارتولد، ۱۳۴۴: ۱۵). از لحاظ سیاست و شیوه مملکت داری، آموزش و تربیت، بهداشت و غیره عقب مانده بودند و به صورت کاملاً سنتی به این پدیده‌ها نگرسته می‌شد (کستنکو کاپیتان، ۱۳۸۳: ۸۲).

این اقوام در پی یافتن چراگاه‌ها برای دام‌های خود مدام از جایی به جای دیگر کوچ می‌کردند. با این حال، غارت و تجاوز از شیوه‌های رایج کسب درآمد آنان به شمار می‌آمد. حتی این غارت و تجاوز از مرزهای آسیای مرکزی می‌گذشت و در بسیاری از موارد مرزهای شرقی ایران و همچنین مرزهای جنوب روسیه را ناامن می‌کرد. بافت قومی منطقه را اقوام کوچک و بزرگ گوناگونی تشکیل می‌دادند که می‌شود به ترکمانان که در سحرای بسیار وسیعی که از بلخ تا دریای خزر در سمت شمال امتداد یافته است، سکنی دارند و اغلب اراضی لم یزرع است. در شمال، حدود آن‌ها به همان قشلاق و خیوه و زرافشان می‌رسد و در سمت جنوب، تا شهر هرات و استرآباد امتداد می‌یابد. (عسگری و کمالی، ۱۳۷۴: ۶۹). مشاغل بزرگ و عمده آنها گله داری، غارت کردن و اسیر گرفتن (برای فروش) بوده است. به نظر می‌رسد اسرای آنان بیشتر از ایرانیان بودند که در ضمن حملات خود به نواحی شمال شرقی ایران آنها را اسیر می‌کردند و در بازارهای خیوه و بخارا به فروش می‌رساندند. آنها وضعیت فلاکت باری داشتند و در نهایت فقر و پریشانی زندگی را سپری می‌کردند. (کستنکو کاپیتان، ۱۳۸۳: ۸۶).

رفت و آمدهای تجارتهای همچنان در طول جاده ابریشم صورت می‌گرفت و سغدی‌ها در این مسیر از موقعیت بنیادی برخوردار بودند و فروشندگان سغدی به عنوان محرک اصلی تجارت بین المللی ابراز وجود می‌کردند. شکوفایی تجارتهای شهرهایی را ایجاد کرد که برای چاپارخانه ضروری بود این شهرها از شمال آسیای مرکزی تا دیوار بزرگ چین از «سیمرچیه»، ترکستان شرقی و مغولستان در پی هم قرار داشتند که بر تحولات فرهنگی این ناحیه اثر قابل توجهی گذاشتند. تشکیلات اجتماعی نقش اول در طبقه دهقان، یا زمینداران داشتند. دهقانان عمدتاً در قلعه‌های خود زندگی می‌کردند و هریک قشون کوچک خود را داشتند که مرکب بود از اشخاص مزدور هنگام جنگ دهقانان دسته نظامی خود را در اختیار شاه قرار می‌دادند. بارتولد درباره شرایط عمومی زندگی در آسیای مرکزی قبل از اسلام می‌نویسد: «در این دوران مهم ترین مشخصه اشرافیت در برتری اشرافیت زمین دار(دهقانان) بود و حکمرانان محلی کسانی جز از بین آنان نبودند و حتی قویترین آنها نیز دهقان نامیده می‌شدند.

احتمالا اشرافیت پولدار، یعنی تجار که در اثر تجارت و معامله با کاروان های چین و دیگر کشورها ثروتمند شده بودند از موقعیت خاصی بهره مند بودند. آنها منطقه وسیعی را در اختیار داشتند و در قصرها زندگی می کردند و شرایط آنها با دهقانان فرقی نداشت. این وضعیت باعث شد روابط باختر و خاور پاکبیرد و تمدن هایی را بوجود آورده و یا احیا کند و حتی باعث سقوط مراکز و جوامع گردد. (کستنکو کاپیتان، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۳)

هجوم اعراب در قرن اول و دوم هجری، ترکیب قومی قبیله ای ساکنان ایرانی آسیای مرکزی را دگرگون کرد. به گونه ای که می توان گفت پس از جریان فتوح، طبقات اجتماعی مردم، دست خوش تحولات بسیاری شد. ثروتمندان و لایه های بالا و طبقات ضعیف و ناتوان آن چنان درهم آمیختند که گاه جدا ساختن آنها از یکدیگر، بسیار سخت می نمود اما در این بین برخی از گروه ها استوار ماندند و از موضع و اصالت خانوادگی خویش دفاع کردند. آنها حتی در حفظ زبان، فرهنگ و آداب و رسوم خود از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. یکی از این گروه ها دهقانان بودند. واژه دهقان در آن زمان به اشراف زمین دار اطلاق می شد. دهقانان ماوراءالنهر از حیث لباس با سایر مردم آن سرزمین تفاوت داشتند. در ماوراءالنهر حکومتی سلطنتی مطلقه که خودکامگی اشراف را مهار کند وجود نداشت. ایشان در واقع اعیان درجه اول یا نخست بودند و مانند اتباع خویش دهقان نامیده می شدند، حتی نیرومندترین امیران، صاحبان و شهریاران سمرقند و فرغانه را دهقان می خواندند. وسعت بیشتر امارات و متصرفات آنها کم بود.

اراضی نه تنها در قریه ها بلکه در شهرها نیز به دهقانان تعلق داشت. در آسیای مرکزی در کنار اشراف اصیل زمین دار، اشراف پول دار نیز وجود داشتند. مورخان عرب، بازرگانان را در ردیف شهریاران؛ یعنی دهقانان بزرگ نام می بردند. این بازرگانان ثروت خویش را بیشتر مدیون تجارت با چین بودند. (بارتولد، ۱۳۵۸: ۹۵-۹۷)

برای شناخت بهتر اوضاع اجتماعی آسیای مرکزی، تشریح وضعیت طبقه دهقان و بازرگان اهمیت ویژه ای دارد؛ این دو طبقه، که از اشراف محسوب می شدند، به علت برخورداری از ثروت و منت فراوان، علاوه بر نفوذ اقتصادی، نفوذ اجتماعی و سیاسی بالایی داشتند (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۴/۱). در دوره قدرت ترکان، یکی از خان های ترک به بازرگانی سمرقندی عنوان تشریفاتی «طرخان» را، که تنها به حکام سیاسی اطلاق می شد، عطا کرد (بلنیتسکی، ۱۳۷۱: ۱۶۹)، که این امر اهمیت و جایگاه والای این طبقه را به وضوح نشان می دهد.

طبقه مهم دیگر دهقانان بودند، که در شمار زمین داران بزرگ و از مهتران جامعه محسوب می شدند و در برخی موارد حکومت ولایات نیز در اختیارشان بود، چنان که نرشخی نخستین فرمانروای بخارا (بخارخده) را دهقان بزرگ نامیده است. صاحب حدود العالم نیز برخی از حکام را از طبقه دهقان ذکر کرده است و ادر توصیف ایالت فرغانه آورده است: «و ملوک فرغانه اندر قدیم از ملوک اطراف بودندی و ایشان را دهقان خواندندی.» (بارتولد، ۱۳۷۲، ۳۳۸)

دهقانان خود شامل دو گروه دهقانان بزرگ (فئودال) و دهقانان کوچک (خرده مالک) بودند. دهقانان بزرگ، که املاک و ثروت فراوان داشتند برای حفظ ملک و ثروت و قدرت خویش را در مقابل فاتحان عرب تسلیم شدند و به سرعت آیین اسلام را پذیرفتند ولی دهقانان کوچک با انگیزه تامین اقتصادی خود، به سختی در مقابل اعراب ایستادگی کردند و تا جای ممکن، در حفظ آداب و رسوم و عقاید باستانی خود پایدار بودند.

دهقانان بزرگ، علاوه بر جایگاه مهم اجتماعی، نفوذ سیاسی بالایی نیز داشتند. قدرت در میان آن‌ها موروثی بود و در خانواده‌شان باقی می‌ماند. آنان گروه‌هایی جنگی را، از چاکران، در اختیار داشتند، که در جنگ‌ها شبیه ارتش ویژه عمل می‌کردند (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۴۰۲/۱).

با آغاز استیلای اعراب بر آسیای مرکزی، بسیاری از دهقانان با آنان کنار آمدند و تسلیم مسلمانان شدند (مقدسی، ۱۳۶۱: ج ۳۸۱/۲) زیرا با پذیرش حاکمیت اعراب و قبول دین فاتحان می‌توانستند، علاوه بر حفظ مُلک خود، موقعیت اجتماعی و سیاسی خویش را حفظ، و به نمایندگی از آنان، در روستاها حکومت کنند. مسلمانان کار جمع و جابیت خراج را به دهقانان واگذار کردند و از آنان در زمینه‌های اداری و زراعی سود فراوان جستند. بدین ترتیب، دهقانان در تقسیمات اداری دوره اسلامی، به منزله نمایندگان دولت در مناطق روستایی، املاک و اموال سابق خود را همچنان حفظ کردند. از سوی دیگر، از آنجا که دهقانان، به طور عمده، اهل فضل و ادب بودند تا قرن‌ها پس از استیلای تازیان بر ماوراءالنهر، در حفظ داستان‌ها و روایات دینی و تاریخی خود و پاسداری از فرهنگ و تمدن سرزمین خویش کوشیدند.

نتیجه‌گیری

منطقه‌ی قومی اجتماعی آسیای مرکزی از گذشته چهار راه برخورد چهار تمدن چین، هند، تمدن اسلامی و مسیحی بوده است، در قرون وسطی از مراکز عمده تجاری بوده که با کشف راه‌های دریایی به وسیله اروپائیان راه زمینی آسیای مرکزی از اهمیت افتاد و تجارت به آرامی جای خود را به کشاورزی و دامداری داد. ماوراءالنهر قبل از حمله اعراب نه دارای وحدت سیاسی بدو و نه وحدت دینی، وجود دولت، شهرها و حکومت‌های محلی و عدم اتحاد و یکپارچگی میان آنها بود که راه را برای موفقیت قتیبه همواره کرده بود. با ظهور اسلام در این سرزمین‌ها حکومت‌های محلی برچیده شدند و در عصر سامانیان نه تنها وحدت سیاسی در آسیای مرکزی بوجود آمد بلکه دوسوی سیحون و خراسان حکومت یک پارچه تشکیل یافت و بخارا برای نخستین بار به عنوان پایتخت جدید تا انقراض سامانیان باقی ماند.

منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر، عزالدین علی. تاریخ کامل، ترجمه سیدحسین روحانی، تهران: اساطیر. ۱۳۷۴
۲. ابن حوقل، محمد، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورالارض)، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۳. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، المسالک والممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران، ۱۳۷۰.

۴. بارتولد. تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازدهم، ترجمه علی محمد زهما، باهتمام اسدالله حبيب، کابل - د پوهنی مطبعه. ۱۳۴۴
۵. بارتولد، حدودالعالم من المشرق الى المغرب، مقدمه و تعليقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرا، تهران: دانشگاه الزهرا، ۱۳۷۲.
۶. بارتولد، واسیلی و لادیمیریچ، گزیده مقالات تحقیقی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۷. بارتولد، واسیلی و لادیمیریچ، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه، ۱۳۶۶.
۸. بارتولد، واسیلی و لادیمیریچ، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: خیام، ۱۳۶۶، ج ۲.
۹. بدری، روح الله. تحولات سیاسی - اجتماعی آسیای مرکزی در سده نوزدهم میلادی، نشریه مسکویه، دوره ۷، شماره ۲۲. ۱۳۹۱
۱۰. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ترجمه محمدتوکل، تهران: نقره، ۱۳۳۷.
۱۱. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، تابش، ۱۳۵۳.
۱۲. بلنیتسکی، آ. خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران: مرکز اسنادفرهنگی آسیا، ۱۳۷۱.
۱۳. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. اشکال العالم، ترجمه عبدالسلام کاتب، تصحیح فیروز منصوری، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۱۴. حسین زاده، نصرالله. بررسی تاریخی اوضاع اجتماعی - سیاسی مسلمانان منطقه آسیای مرکزی (در قرن دوازدهم تا بیستم)، پژوهش های منطقه ای، شماره ۱۵، ۱۳۹۴.
۱۵. دانی، ا.ح. لشکرکشی های اسکندر در آسیای مرکزی، تاریخ تمدن های آسیای مرکزی، یونسکو، ترجمه صادق ملک شه میرزادی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، بخش دوم از ج ۲.
۱۶. دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۷. رنجبر، احمد. خراسان بزرگ، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۸. زیمال، ا.و. تاریخ سیاسی ماورالنهر، تاریخ ایران، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، ج ۳ (قسمت اول).
۱۹. عسگری، اصغر و محمد شریف کمالی. ۱۳۷۴، ایرانیان ترکمن، تهران، انتشارات اساطیر.
۲۰. فرای، ریچاردنلسون، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعودرجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۲۱. فرای، ریچاردنلسون، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعودرجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۲۲. قریب، بدرالزمان، «سغدی ها و آسیای میانه»، یادیار (مجموعه مقالات درباره آسیای مرکزی)، مسعود محرابی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۸۶.
۲۳. کستنکوکاپیتان، آتامازور. شرح آسیای مرکزی و انتشار ناسیونالیسم در آن، ترجمه ی داود خائف و غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه ی تحقیقات و توسعه ی علوم انسانی. ۱۳۸۳
۲۴. گیرشمن، رومن ۱۳۸۳. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. تهران، علمی و فرهنگی.

۲۵. معین الفقراء، احمد بن محمود، تاریخ ملأزاده در ذکر مزارات بخارا، به اهتمام احمد گلچین سمعانی، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۹
۲۶. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
۲۷. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳.
۲۸. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳.
۲۹. نگماتف، ن. ن. دولت های شمال غرب آسیای مرکزی، تاریخ تمدن های آسیای مرکزی، یونسکو، ترجمه صادق ملک شهمیرزادی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، بخش دوم از ج ۲.
۳۰. ورهرام، غلامرضا. تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۳۱. یعقوبی، احمد، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۱
۳۲. یوسفی، غلامحسین. ابو مسلم سردار خراسان، تهران: شرکت سهامی کتاب های حبیبی. ۱۳۶۸